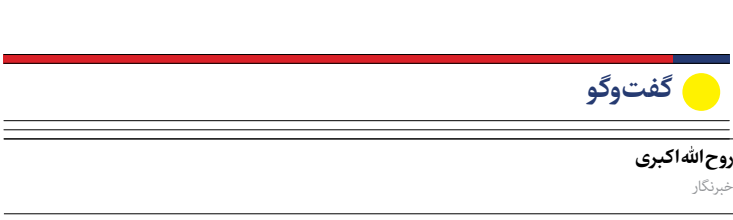




گفت‌وگو با سجاد صفارهرندی

دوقطبی فرهنگی بر همه ابعاد زندگی سایه انداخته است

نیازمند بازاریابی هویت جمعی بر مبنای ایران هستیم



گفت‌وگو

روح‌الله اکبری

خبرنگار

دومین گفت‌وگوی نسیم‌آتلاین با اصحاب فرهنگ و اندیشه درباره مسأله انسجام ملی و هویت با سجاد صفارهرندی، رئیس پژوهش‌سکده فرهنگ و هنر اسلامی برگزار شد. در این گفت‌وگوها، دوقطبی اجتماعی در ایران و الزامات حفظ انسجام ملی توسط صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی با رویکردهای مختلف به بحث گذاشته می‌شود. دکتر صفارهرندی می‌گوید دوقطبی فرهنگی در ایران با سایه انداختن برهمه ابعاد زندگی، به انسجام ملی لطمه زده است. از نظر او، ایران می‌تواند مبنایی برای اشتراک هردو طرف این دوقطبی فرهنگی باشد تا تضاد میان این دو طیف، تبدیل به تضادی سازنده شود. بخش عمده‌ای از گفت‌وگو با صفارهرندی نیز حول معنای ملیت و شیوه تعامل سازنده میان دو طیف شکل گرفت.

اولین سؤال بنده این است که آیا شما دوقطبی اجتماعی را به عنوان یک مسأله اجتماعی در ایران به رسمیت می‌شناسید؟ اگر این موضوع از نظر شما مسأله است، چه تفریری از آن دارید؟

دومین گفت‌وگوی نسیم‌آتلاین با اصحاب فرهنگ و اندیشه درباره مسأله انسجام ملی و هویت با سجاد صفارهرندی، رئیس پژوهش‌سکده فرهنگ و هنر اسلامی برگزار شد. در این گفت‌وگوها، دوقطبی اجتماعی در ایران و الزامات حفظ انسجام ملی توسط صاحب‌نظران و فعالان فرهنگی با رویکردهای مختلف به بحث گذاشته می‌شود. دکتر صفارهرندی می‌گوید دوقطبی فرهنگی در ایران با سایه انداختن برهمه ابعاد زندگی، به انسجام ملی لطمه زده است. از نظر او، ایران می‌تواند مبنایی برای اشتراک هردو طرف این دوقطبی فرهنگی باشد تا تضاد میان این دو طیف، تبدیل به تضادی سازنده شود. بخش عمده‌ای از گفت‌وگو با صفارهرندی نیز حول معنای ملیت و شیوه تعامل سازنده میان دو طیف شکل گرفت.

اولین سؤال بنده این است که آیا شما دوقطبی اجتماعی را به عنوان یک مسأله اجتماعی در ایران به رسمیت می‌شناسید؟ اگر این موضوع از نظر شما مسأله است، چه تفریری از آن دارید؟

در هر نظم اجتماعی پیچیده‌ای، شکاف‌هایی وجود دارد. در واقع بهتر است بگوییم که تمایزها و تفاوت‌هایی وجود دارد که حول آن می‌تواند شکاف‌هایی به لحاظ سیاسی یا اجتماعی تعریف شود و شاید بتوان گفت که سیاست به‌نحو غیرقابل اجتنابی در ترسیم و تعریف این شکاف‌هاست که کار خود را جلو می‌برد. یعنی در سیاست دوگانه‌هایی تعریف می‌شود مثل دعوای چهار درصدی‌ها یا نود و شش درصدی‌ها، دعوای واپس گراها یا مترقی‌ها و دوگانه‌های دیگری از این دست. به این معنا دوقطبی یا وجود یک شکاف در وضعیت سیاسی مثل وضعیت سیاسی ما در یک نظم اجتماعی پیچیده، اجتناب‌ناپذیر است. همیشه هست و باید باشد. اما مسأله این است که در مواقعی این شکاف به نحوی عمیق و ریشه‌دار یا ملتهب می‌شود که جمعیت‌ها و کلیت جامعه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. یعنی طرفین این شکاف موضعشان در نزاع را امری بالاتر، اساسی‌تر و مهم‌تر از تعلقشان به کلیت جامعه می‌پندد و می‌فهمند. در چنین وضعیتی‌هایی بعضاً حتی اگر موضوع دوقطبی موضوعی خاص و مشخص باشد، در ادامه چون طرفین آن تبدیل به دو جهان متفاوت و متمایز می‌شوند، مدام شاخ‌وبرگ پیدا می‌کند و امور دیگر را هم حول محور خود شکل می‌دهد. یکی از تجربیات خودمان دوقطبی سال ۸۸ بود که در جامعه به‌نحوی پیش‌رفت که حتی چند سال بعد با اینکه موضوع مقداری از تب‌وتاب افتاده بود، ولی مثلاً وقتی دو کم‌دین با هم در تلویزیون مسابقه می‌دادند هم یک‌دفعه این دوقطبی خودش را در آن مسابقه خنداننده تلویزیون بازتولید می‌کرد. اینکه شکاف و تفاوت نظر در حوزه‌ای خاص سایه می‌اندازد روی مناسبات بی‌ربط به آن حوزه اصلی و بر فضاهای مختلف زندگی، یعنی روی مناسبات خانوادگی، کاری، دوستانه و صمیمانه هم تأثیر می‌گذارد و آنها را مختل می‌کند، همان دوقطبی مذمومی است که باید از آن پرهیز کرد. این همان چیزی است که رهبری هم تأکید می‌کند که باید از آن جلوگیری کرد.

بخشی از حاکمیت بود. به‌نظم مسأله بین مردم و حاکمیت نیست، مسأله بین دو بخش از مردم است. دو بلوک واجد ثقل اجتماعی. برای همین هم هست که موضوع این‌قدر کش پیدا می‌کند. اگر دعوای حکومت و مردم بود شاید اینقدر بیخ پیدا نمی‌کرد، یعنی مثلاً در جلسه خواستگاری، در موقعیت‌های روزمره مدرسه و انبوس سایه نمی‌انداخت. اینکه این‌طور همه چیز را تقسیم می‌کنند و به این معنا اثر مخرب می‌گذارد برای این است که اتفاقاً اجتماعی و عمیق و جدی است.

آقا در یکی از بیاناتشان درباره دوقطبی می‌گویند که ما یک دوقطبی اصیل داریم بین انقلابی و غیرانقلابی و این دوقطبی همیشه هست؛ بین انقلابی و مثلاً استکبار و ضد انقلاب که تفاله‌های استکبار هستند. می‌خواهم ببینم این دوقطبی که شما از آن حرف می‌زنید آیا همین است که آقا به آن اشاره می‌کنند؟ چون این‌بالاخره دارد در سبک زندگی و نگرش فرهنگی و سیاسی ما متبلور می‌شود دیگر. مثلاً دو شکل سبک زندگی هست که ریشه در اعتقاد دارد به دو تمدن مقابل همدیگر. این همان هست یا چیز دیگری است؟

به نظر من این همان نیست. من اگر بخواهم مسأله را صورت‌بندی از بیان خود آقا بکنم، ایشان در دهه هفتاد ترسیمی از فضای سیاسی جامعه و دعوای دو جناحی که آن زمان وجود داشت ارائه دادند. زمانی که گذار اصلاح‌طلبی اتفاقاً گذار تندوتیزی بود. ایشان گفتند کل این دعوا، دعوای درون انقلاب و درون جمهوری اسلامی و درون ایران است. ما دو گرایش و علقه در درون جامعه خودمان داریم، یک گرایشی که تأکید دارد روی ارزش‌ها و یک گرایشی که تأکید دارد روی تحول یا تغییراگر اشتباه نکنم. به‌نظر من هنوزهم در مجموع نگاه درست و نگاه خود ایشان که از نظر من هم نگاه درستی است، همین هست.

این دوقطبی و این دوگانه اجتماعی، دوگانه‌ای است در درون معادلات و مناسبات جامعه ایران و به این معنا هم باید به رسمیت شناخته شود. به این معنا هردو طرف فرزندان یک خانواده به حساب می‌آیند و اعضای یک پیکر هستند. اما آن چیزی که ایشان به عنوان دوقطبی درست تعیین می‌کنند، در واقع نقطه تقابل با دشمن است. یعنی آن چیزی که به آن اطلاق لفظ دشمن ممکن است. آن دشمن در درجه اول استکبار، امریکا، صهیونیست‌ها و وابسته‌های امریکا در منطقه هستند و ذیل آن‌ها کسانی که دارند برای آن‌ها کار می‌کنند. یعنی ضدانقلاب شناسنامه‌دار. حالا اینکه بخشی از نیروهای داخلی، چه نیروهای سیاسی چه اجتماعی، مناسباتی پیدا کرده‌اند با این دشمن، این بخشی از آسیب‌های صحنه سیاسی و اجتماعی ماست. به این معنا نیست که بگوییم از اول و به‌صورت قاطع هر کسی که مثلاً نسبتی با آن‌ها پیدا کرده، بیرون از خانواده انقلاب است یا بیرون از خانواده ایران است و نقطه تمایز را بخواهیم به این نحو تعریف کنیم که مثلاً بخش قابل توجهی از جمعیت بخواهد به عنوان دیگری یا به‌عنوان دشمن صورت‌بندی شود. به نظرم مسأله اصلی این است. آن چیزی که در

ذهن آقا هست و از بیان ایشان هم استنباط می‌شود این است که سواد اعظم، سبایهی جمعیت ایران همه خودی هستند و تعریفی که باید کرد از مناسبات درون و بیرون، انقلاب و ضدانقلاب، آن است که بخش اعظم جامعه ایران را دربر بگیرد.

حالا ممکن است که بگویید دراین بخش تمایز هویت خود و هویت دشمن را باید بگذاریم ویژه انقلابی‌تر هستند یا گرایش ویژه‌ای به ارزش‌های انقلاب دارند یا حزب‌اللهی هستند، اما این به آن معنا نیست که بگوییم نقطه اصلی تمایز هویت خود و هویت دشمن را باید بگذاریم تمایز این بخش با بقیه جامعه. اصلاً حتی اگر عقل محاسبه‌گرهم در کار باشد، معلوم است که این دعوا دعوای بازنده‌ای است. تعریفی که بخش زیادی از بدنه اجتماعی را از اول بیرون در نظر بگیریم، معلوم است مضر و مخرب است. برای همین به اعتقاد من آن دوگانه انقلاب و ضدانقلابی که آقا می‌گویند متفاوت است با این دوگانه درونی که من در مورد جامعه ایران از آن صحبت می‌کنم. به اعتقاد من ما یک بدنه اجتماعی تجدخواه داریم که درون ایران و حتی درون انقلاب اسلامی هستند. حتی می‌خواهم بگویم که فرزند انقلاب اسلامی‌اند. یعنی به یک معنا بعد انقلاب است که این بدنه اتفاقاً خیلی بدنه نازک و رقیقی بود. این نیروی تجدخواه به اصطلاح طبقه متوسط جدی بدنه اجتماعی واقعاً شکل می‌گیرد و قبل انقلاب اتفاقاً خیلی بدنه نازک و ریقی بود. این نیروی تجدخواه به اصطلاح طبقه متوسط جدی داریم. این خودش فرزند انقلاب است. هر چند که یک وقت‌هایی احساس می‌کنیم فرزند ناخلفی است، ولی فرزند انقلاب اسلامی است. ما بالاخره روی زمین یک‌سری کنش از این‌ها می‌بینیم. هم در لایه کنش و هم در لایه مصرف و هم در لایه ارزش و نگرش این نیرو ظاهر احوال‌فا چیزی که انقلاب می‌خواهد متفاوت است. گاهی اوقات هم این تفاوت به تعارضات خیابانی و کنش‌های براندازانه منتهی می‌شود. می‌خواهم بگویم روی زمین با این نیرو چطور می‌شود تعامل داشت؟

نحوه تعامل با این نیرو، دیالکتیکی است. من معتقدم انقلاب برای اینکه مسیر خودش را خلق کند و پیش‌برود و ارتقا پیدا کند به این تضاد درونی احتیاج داشته و دارد و این می‌تواند در مسیریایی قرار بگیرد که تضادی مثبت باشد. یعنی در واقع تضاد ارتقا دهنده‌ای باشد. چون آن چیزی که روشن است، این است که این نیرویی قابل حذف از مناسبات اجتماعی- فرهنگی جامعه ایران نیست، مثل نیروی حزب الله که قابل حذف نیست و به‌نظر هم دارد کسی که در چهارچوب طرح تجدید هم دارد به ایران فکر می‌کند از نقطه مقابل ما، باید حتماً این‌را ببیند. معمولاً این‌را نمی‌بینند و عملاً می‌گویند که حزب‌اللهی‌ها ابواب جمعی

اینکه می‌گویند این طیف فرزند انقلاب هستند را می‌توان اینطور هم بیان کرد که این طیف زاینده انقلاب است به یک معنا ولی در مقابل آن. یعنی این نیرو در واکنش به انقلاب به‌وجود آمده است. ما بالاخره روی زمین یک‌سری کنش از این‌ها می‌بینیم. هم در لایه کنش و هم در لایه مصرف و هم در لایه ارزش و نگرش این نیرو ظاهر احوال‌فا چیزی که انقلاب می‌خواهد متفاوت است. گاهی اوقات هم این تفاوت به تعارضات خیابانی و کنش‌های براندازانه منتهی می‌شود. می‌خواهم بگویم روی زمین با این نیرو چطور می‌شود تعامل داشت؟

نحوه تعامل با این نیرو، دیالکتیکی است. من معتقدم انقلاب برای اینکه مسیر خودش را خلق کند و پیش‌برود و ارتقا پیدا کند به این تضاد درونی احتیاج داشته و دارد و این می‌تواند در مسیریایی قرار بگیرد که تضادی مثبت باشد. یعنی در واقع تضاد ارتقا دهنده‌ای باشد. چون آن چیزی که روشن است، این است که این نیرویی قابل حذف از مناسبات اجتماعی- فرهنگی جامعه ایران نیست، مثل نیروی حزب الله که قابل حذف نیست و به‌نظر هم دارد کسی که در چهارچوب طرح تجدید هم دارد به ایران فکر می‌کند از نقطه مقابل ما، باید حتماً این‌را ببینند. معمولاً این‌را نمی‌بینند و عملاً می‌گویند که حزب‌اللهی‌ها ابواب جمعی

حکومت هستند. گویی اگر حکومت جمهوری اسلامی نباشد این بدنه هم آب می‌شود و می‌رود در زمین و محومی شود که البته این‌طور نیست. همان‌طور که در مورد حزب الله این‌طور نیست، در مورد آن نیرو هم به نظر من این‌طور نیست. واقع گرایانه و روی زمین بخش غیرقابل انکاری از واقعیت ایران است. برای همین مسیر به‌نظرمن از تضادی سازنده که البته در دل آن طبیعتاً باید تفاهم‌ها و توافق‌ها و اجماع‌هایی هم صورت بگیرد، می‌گذرد. این تضاد باید بر بستر درکی مشترک از زمین و قواعد زمین و کلیات صحنه و مسیر شکل بگیرد. اگر بتوانیم به این سمت حرکت کنیم طبیعتاً این تضاد هم سازنده می‌شود و ما آن وقت از آن دوقطبی مضر مخرب عبور می‌کنیم.

این تضاد سازنده و تفاهمی که می‌گویید نوعی تفاهم تاکتیکی است یا اصالت دارد برای ما؟ یعنی ما می‌گوییم تفاهم می‌کنیم تا دشمن‌های اصلی را نابود کنیم و بعد می‌رویم سراغ این‌ها و این‌ها را حذف می‌کنیم یا اینکه واقعاً به‌نظران باید به رسمیت شناخت و اصالت دارد به این نیرو؟ مسأله دیگر اینکه روی زمین این نیرو چه کار کند شما دشمن حساسی می‌کنید و می‌گویید که دیگر اصلاً نمی‌شود با آن تفاهم کرد؟ خط قرمز کجاست؟

درباره بخش اول سؤال؛ نه من به هیچ وجه مسأله را تاکتیکی نمی‌بینم. من مسأله را واقعاً از جنس هم‌سرزوشتی واقعی می‌دانم. از آن گریزی نیست و چه بسا مفید هم هست. بعضی جاها که کار ما پیش رفته است و بعضی ارتقا‌هایی که پیدا کردیم به‌واسطه حضور این نیرو بوده است. برای همین نمی‌شود بگوییم چون زورمان نمی‌رسد خوب است که بگوییم حالا باید باشند و اگر زورمان می‌رسید حذفشان می‌کردیم. تعبیری آقا دارند که البته بیشتر ناظر به سطح سیاسی است ولی می‌خواهم بگویم ایشان وقتی در سطح سیاسی این را می‌گوید، در سطح اجتماعی که به طریق اولی این‌گونه است. آقا می‌گویند من دهه هفتاد هم گفتم به دوستان جناح چپ که اگر شما فعالیت سیاسی را بگذارید کنار -چون آن‌ها یک مقطعی در اوایل دهه هفتاد خیلی منزوی شده بودند و فضای جامعه هم علیه‌شان بود- من خودم یک جناح چپ جدید می‌سازم. سیاست ایران جناح چپ می‌خواهد. من می‌گویم همین معادله در مورد نیروی اجتماعی به طریق اولی صادق است. در واقع ما برای اینکه آن توازن بین ثبات و پیشرفت و بین حفظ هویت و ارزش‌ها با ترقی و تحول را بتوانیم داشته باشیم، به آن نیرو هم احتیاج داریم.



منظور من این است که مثلاً ما در اتفاقاتی مثل پاییز ۱۴۰۱ هنوز می‌توانیم در مورد این صحبت کنیم که این کسانی که در خیابان هستند ایرانی هستند و دشمن نیستند و می‌توانیم با اینها تفاهم کنیم؟ در چنین موقعیتی تکلیف ما چیست؟ یا در لایه نزاع غیرحادی مثل همین بی‌جوابی کسانی که از برد انگلیس در جام جهانی خوشحال شدند می‌توانیم با تفاهم با اینها صحبت کنیم؟

بگذارید با استعاره فیلم سلیمان نبی بگویم. کسی که دچار جن‌زدگی می‌شود طبیعتاً خسارت‌هایی وارد می‌کند و آسیب‌هایی می‌زند که باید آن آسیب‌ها را دفع کرد. اما باز انسان جن‌زده غیر از خود جن است و مسیر درست و مسیر انبیا این است که افراد را از جن‌زدگی رهایی بخشیم. من فکر نمی‌کنم این بیماری‌ها و امراضی که ما در جامعه داریم در لایه‌هایی دست‌کم غیرقابل درمان باشند. من معتقدم که این وضعیت هیستریک و این وضعیت خاص عصبی و آن تنش‌ی که ظهورش در آن ساحت‌هاست، کم‌وبیش بیماری‌ها و نتایج گذشته نزدیکی است که ما داشتیم و شاید با تغییر موقعیت و جایگاه کلی ما از این موقعیت تحت فشار و مقاومت به موقعیت ظرف‌رندی خیلی معادلات عوض شود. خیلی چیزها صورت دیگری شود.

دوقطبی اصلی یا آن نقطه شکاف اصلی در جامعه ما که خودش را به انحای مختلف و در موضوعات مختلف بازتولید می‌کند، دوقطبی فرهنگی است. دوقطبی حول نوعی نگرش فرهنگی و در امتدادش، سبک زندگی که البته همراه است با نگاه‌های سیاسی؛ نگاه‌هایی که قبلاً اسم آن‌ها اصولگرا و اصلاح طلب بود، اما الان هر دو طرف از این اسم پدشان می‌آید ولی هویتشان، همان است

یعنی جایگاهمان در مقابل دشمن منظورات است؟

بله.

به‌نظران این جن‌زدگی را یا چه گفتاری می‌شود درمان کرد؟ در واقع آن گفتاری که می‌تواند طرح مشترکی ارائه دهد برای همه مردم چیست؟ درمان جزئی‌ترین البته درمان بستختی است و به‌نظرم نیاز به نفس قدسی دارد. اما در معادلات و در چهارچوب‌های دو دو تا و چهارتایی که ما می‌فهمیم، به‌نظرم جامعه ایران نیاز به بازآرایی هویت جمعی دارد که مصالح آن هم از قبل تا حد زیادی آماده شده است و حتی می‌خواهم بگویم بخش خوبی از مسیر پیوده شده است که باید آن را امتداد داد. آن درواقع محور قرار دادن و مبنا قرار دادن و نقطه تعلق و اشتراک قرار دادن خود ایران است. در عصر سیاست‌های ملی و درعصر دولت -ملت (Nation- state) ما گریزی نداریم از اینکه ایده ملی داشته باشیم. ولی از اول مواجهه ما با تجدید این ملی‌گرایی به‌نحوی معوج و غلط و مصنوعی خلق شد. یعنی ملیتی برای ما خلق شد که تقریباً نافی بخش اعظم داشته‌های ایران و مبتنی بر تصویرها و تفسیرهای خیالی و غیرمرتبط با انصامیت جامعه ایران بود. از این جهت ما نوعی ملی‌گرایی -در واقع - ضد ایرانی از مشروطه به بعد تا دوره پهلوی داشتیم. همین ملیت است که امام می‌گوید: «ملیت خلاف اسلام است». همین ملیت است که در واقع نقطه مقابل انقلاب اسلامی است. اما به اعتقاد من در دل خود ایران و بیرون از این قاب‌بندی ملی‌گرایی جعلی خلق شده توسط روشنفکرها و دموکستگاه‌های استعماری و امثال اینها، از دل انقلاب اسلامی نوعی ملی‌گرایی واقعی ایرانی جوشید و هنوز هم می‌جوشد و این می‌تواند